

نمونه‌های چند از لغت آذری

بقیه از شماره سابق

در آخر : arlân - ب هوراند « اهر » -
 arde lân - ب آلان « بر آغوش » -
 arelân - ب مرکز « مرند » -
 espahlân - ب سردشت « مهاباد »
 ۸۵۴ - لای آب گل آلود - لا

lây - ب مرکزی « اردبیل »

۸۵۵ - لاه = لاخ : تای باریک از
 نوع نخ ورودخانه و امثال آن (آذ)
 lâhrud - ب ترکمان « میانه » -
 lâhijân - ب اسکو تبریز - lâhaq
 ب مرکزی « مشکین شهر »

۸۵۶ - لته = لپته = لیجن -
 باتلاق (آذ)

در کردی نیز معمول است
 lete deh - کلپیر « اهر »

۸۵۷ - لته = لوته = دماغه کوه
 (آذ)

در کردی نیز لوته گویند

lotejân - ب « خدا آفرین »

۸۵۸ - لچ = کناره (آذ)

در کردی نیز معمول است

lejan - ب و زرقان « اهر »

۸۵۹ - لگر = لاغر و نزارجوی (آذ)

معنی اول در کردی نیز معمول است -

lar ni - ب حومه « رضائیه »

۸۶۰ - لرد = لرد = درد (آذ)

lâcindarasi - ب گرمی « اردبیل »

lâmân - ب و زرقان « اهر » -

lâ mešân - ب سراسکند « تبریز »

۸۴۹ - لات = لغت - طبقه ای از لای

و گل که بعد از گذشتن سیل ورودخانه

بر زمین باقی می ماند (آذ)

lâtun râhdâr - ب « آستارا »

lâte rân - ب مرکزی « اردبیل »

۸۵۰ - لار = خم و کج - محلی

که بارندگی در آن زیاد باشد (آذ)

qotur lâr - ب کلپیر « اهر »

lâr - ب مرکزی « مرند » - lâri

ب مرکزی « خپساو » - larijân

ب کلپیر « اهر » - lârijân pân

ب « خدا آفرین »

۸۵۱ - لال = گنگ - سرخ - رسیده

(آذ)

بمعانی فوق در کردی نیز معمول است

lâlân - ب « خدا آفرین »

۸۵۲ - لاله - (آذ)

lâlê - ب اسکو « تبریز »

lâlêbejân - ب کلپیر « اهر »

lâlê zâr - ب قره آغاج « مراغه » -

lâlêlu - ب مرکزی « مراغه » - lâle

ناحیه ای از شهر « تبریز »

۸۵۳ - لان - طرف و جهت - لانه

و آشیانه (آذ)

آسایش، شکم، - (آذ)
 در کردی «لم» و «لمت»
 lombar - ب سنجد هروآباد -
 ایضا ب مرکزی مشکین شهر
 lom barân - ب وزرقان «اهر»
 lomehuni - ب «خداآفرین»
 ۸۶۸ - لَنج = لِنج = چسبنده و
 لوج (آذ)
 lenjovân - ب مرکزی «سراب»
 ۸۶۹ - لَنج = ستیز و عناد، کرشمه
 و غنج (آذ)
 lanj âbâd - ب مرکزی «خیابو»
 ۸۷۰ - لواس = لواسه = کف
 دسه یا «پا» و مجازا بزمین مسطح
 اطلاق میشود (آذ)
 lavâsân - اسکو «تبریز»
 ۸۷۱ - لواش = نان تنک - (آذ)
 این کلمه در زبان فعلی آذربایجان
 معمول است
 lavâšlu ب سلدوز «رضائیه»
 ۸۷۲ - لور = محل و جا - زمینیکه
 آنرا سیل کنده باشد - چیزیکه از
 آب پنیر سازند - ماست چکیده - کمان
 حلاجان مخفف لوره = (آواز - صدای
 سک یا گرك)
 lur - ب حومه «رضائیه» - lurâzni
 ب - سلوانا «رضائیه» - lurâ širin
 ب - شاهپور «خوی» - lurkân - ب

در خراسان لرد گویند
 lerd - ب شاهرود «هروآباد»
 ۸۶۱ - لش = لاش، تنه (آذ)
 towlaš - ب مرکزی «هروآباد» -
 lašinu ب حومه «رضائیه»
 ۸۶۲ - لشگر - (آذ)
 lašgarân - ب سردشت «مهاباد» -
 ایضا ب شاهپور «خوی»
 ۸۶۳ - لکه = لکه (آذ)
 loke rân - ب مرکزی «مشکین شهر»
 ۸۶۴ - لگن - (آذ)
 lagan - ب بوکان «مهاباد» -
 lagan dašt - ب سنجد هروآباد
 ۸۶۵ - لك - نام طایفه‌ای از کرد -
 مخفف لاک بمعنی لاشه و جثه - لباس
 روستائی - مخفف لکه - (آذ)
 lake - ب حومه رضائیه - lakân
 ب کلپبر «اهر» - lakdaraq - ب
 گرمی «اردبیل» - šamlakân -
 lakestân - ب شاهپور «خوی»
 lakvân - ب سنجد «هروآباد» -
 ایضا ب «گرمی اردبیل»
 ۸۶۶ - لاله - (آذ)
 lalebolâqi - ب گرمی «اردبیل» -
 lalelu - ب کاغذکنان هروآباد -
 ایضا ب نمین «اردبیل» - ایضا ب کلپبر
 «اهر»
 ۸۶۷ - لم = لم = ماسه، لیجن -

اشنویه «رضاییه»
 ۸۷۳ - لوز = لوس = چوبیکه
 بشاه تیر می بندند تا آنرا حمل کنند.
 لب و لوجه سطر - لغزنده (آذ)
 belluz - ب «شاهین دژ»
 ۸۷۴ - لواک = لوله - بچه و
 فرزند - نی (آذ)
 lulak - ب شاهپور «خوی»
 ۸۷۵ - لون = لان ولانه (آذ)
 در رازی نیز «اونه»
 tulun - ب گرمی «اردبیل»
 ۸۷۶ - لِق = لبق - جای نرم و
 قابل نفوذ (آذ)
 leqlân - ب هوراند «اهر» - leqemân
 ب هوراند «اهر» - liqvân -
 ب «بستان آباد»
 ۸۷۷ - لیق = نشست و نفوذ آب و
 امثال (آذ)
 jâliq - ب مرکزی «اهر» - râzliq
 ب مرکزی سراب - nâvliq - تر کمان
 «میان»
 ۸۷۸ - لیل = ناصاف و کدر (آذ)
 در کردی نیز بهمین معنی معمول است
 lilâb - ب وزرقات «اهر» -
 lilâbâd - نام محله ای از تبریز
 ۸۷۹ - لیم (؟)
 limlu - ب گرمی «اردبیل»
 ۸۸۰ - لیوار = کناره، زیوار (آذ)

livâr - ب مرکزی «مرند» - livâr
 ب - «جلغا»
 ۸۸۱ - م = ma = من - مخفف
 «ما» (؟)
 ma mân - ب کاغذکنان هروآباد
 ma makân - صومای رضاییه -
 ایضا ب سلوانا «رضاییه»
 ۸۸۲ - م = مخفف mah =
 بزرك «در پهلوی mas»
 ma maqân - قصبه مرکزی دهستان
 مقان ب «دهخوارقان»
 ۸۸۳ - ما = مخفف «ماد» ؟ - صخره
 لانه بز و گوسفندان و بدو معنی اخیر در
 کردی نیز معمول است (آذ)
 mâzu - ب حومه «مهاباد»
 mâ farân - ب صومای «رضاییه»
 mâ ku - مهرستانی از آذر بایجان -
 نام بخش مرکزی و قصبه آن
 mâ luy - در دو نقطه از سیه چشمه
 «ماکو»
 ۸۸۴ - مات = سراسیمه و میپوت -
 بیصدا (؟)
 mâtexerbe - ب شاهپور «خوی»
 ۸۸۵ - ماچ = ماز = شکاف و
 تراك دیوار، مخفف «مازو» - مطلق
 چین و شکنج - (آذ)
 mâj alân - ب شاهرود «هروآباد»

است و در آذری عدس را امرجمك گویند
و ماش بنوعی از لوبیا اطلاق میشود
pire mâsân - ب کلبیر « اهر »
۸۹۲ - مال (از مالیدن) - خانه
و نشمین و باین معنی اخیر در کردی
معمول است

âst mâl - ب وزرقان « اهر »
tas mâli - ب حومه « رضائیه » -
mâlqân - ب سردشت « ماکو » -
yekmâle - ب «خوی»

۸۹۳ - ماما = مادر - قابله و در

آذری بمعنی دوم معروف است

mâmalu - شاهین دژ « مراغه »

۸۹۴ - مان = خانه و زندگی -

ضمیر اسمی اول شخص جمع (آذ)

mânqutây - ب حومه رضائیه -

tork mân بخشی از میانه و نام قصبه

آن بخش - ب حومه « رضائیه » -

dilmândare ب شاهپور «خوی»

۸۹۵ - ماو = میانه و فاصله - (آذ)

در کردی نیز «ماو» گویند

mâvi ب کاغذکنان «هر و آباد»

۸۹۶ - ماه - شهر (در پهلوی mây) -

یکی از سیارات - (آذ)

mâhbân bolâqi - ب قره آغاج

« مراغه » - mâh pari ب

گرمی «اردبیل»

۸۹۷ - ماهی - (آذ)

۸۸۶ - ماخ = زر ناسره - مردم

سفیه و سفله - پیرو حقیر (آذ)

جوانشد حکیم ما جوانمرد و دلفراخ

یکی پیرزن خرید بیک مشت سیم ماخ

mâx - ب قره آغاج «مراغه»

mâxule bâlâ - ب قره آغاج «مراغه»

۸۸۷ - ماد = یکی از طوائف قدیم

ایران که در آذربایجان میزیسته اند

مخفف مادر

ju mâdi - ب مرکزی «اردبیل» -

mâdi ب مرکزی «اردبیل»

۸۸۸ - هار = خزنده معروف (آذ)

ko mâr (کوه مار) - ب وزرقان

« اهر » - âzmâre - ب گرمی «اردبیل» -

dâmda mâr ب حومه «خوی» -

ârmâr - ب گرمی «اردبیل»

۸۸۹ - مار = ماد (p)

mârâqân - ب سردشت «اردبیل»

ایضا ب بلدشت «ماکو» - len mâr

ب مرکزی «اردبیل» - len mârân

ب سجنید «هر و آباد»

۸۹۰ - ماز = چین و شکنج - شکاف

دیوار - مخفف «مازو» که در زبان

فعلی تبریز «مازی» گویند (آذ)

qešlâqmâzân - ب گرمی «اردبیل»

mâzgar - ب کلبیر « اهر »

۸۹۱ - ماش = یکی از حیوانات

معروف شبیه بمدس و این کلمه هندی

و در کردی نیز معمول است - مخفف
«مار»

marnâl - ب وزرقان «اهر» -

marne - ب رضائیه - marand -

بخشی از شهرستان تبریز

qal'a maráquš - ب شهبستر «تبریز»

mare jol - شاهین دژ «مراغه»

marâkand - ب قره ضیاء الدین

«خوی»

۹۰۴ - هرت = مرد؟

sâ mertî - ب حومه «رضائیه»

۹۰۵ - مرد (آذ)

xâkmardân - حومه «خوی»

širmard - ب تکاب «مراغه»

širmardân - ب مرکز سراب -

mardânqan - ب وزرقان «اهر» -

mardogâtân - ب مرکز «اهر»

۹۰۶ - مردك = مرد

mordaq - ب مرکز «مراغه»

۹۰۷ - مرز = زمین و سرحد -

زمینی که کناره آنرا بلند کنند و در میانش

چیزها بکارند (آذ)

اکنون نیز این کلمه در آذربایجان

معمول است

asbmarz - ب مرکز «اردبیل» -

marzâbâd - ب وزرقان «اهر»

marze rud - ب کلپیر «اهر»

۹۰۸ - مرگ - (آذ)

mâhiâbâd - ب مرکزی «میانه»

۸۹۸ - مای = ؟ جانوران کوچک

خزنده = از قبیل زالو انواع کرمها

(آذ)

mâyân - ب اسکو «تبریز» -

mâyen bolâq - ب «شاهین دژ»

۸۹۹ - مَج = راوی - (آذ)

ای مَج کثون تو شعر من از بر کن و بخوان

از من دل و شگالش و از تو تن و روان

«فرهنگ اسدی»

majâršîn - ب اسکو «تبریز» -

majdar - ب سنجد «هر و آباد» -

majandek - ب مرکزی «اردبیل»

۹۰۰ - مجره = مَج - رگ ؟ =

بیگار یعنی کسی که بی اجرت بکاری

مجبور شود

majare - ب مرکزی «هر و آباد»

۹۰۱ - مَخ = آتش - چسبنده و خزنده

لجامیکه براسب و استر سرکش زنند -

(آذ)

maxand - ب بلدشت «ماکو»

maxin - ب حومه «خوی»

۹۰۲ - مَر = مرغ (آذ) - و در باره ای

موارد مخفف «میر» و «امیر» -

sare mer - ب شاهپور «خوی» -

mer ešt - ب سنجد «هر و آباد»

۹۰۳ - مَر = آغل گوسفندان در

کوه - (آذ)

meze jin - ب مرکزى «هر و آباد»
 ايضا ب شاهرود «هر و آباد»
 هس = مانع و پاي بند - (آذ)
 mosan - ب و زرقان «اهر»
 mosanlu - ب قره آغاج «مراغه»
 ۹۱۴ - مس = زنجيرو مانع =
 مس
 masqarân - ب و زرقان «اهر»
 ۹۱۵ - هس (آذ)
 mesdaraq - ب مرکزى «خياو»
 ۹۱۶ - مست - (آذ)
 mastânâbâd - ب مرکزى «اردبيل» -
 ايضا ب مياندوآب «مراغه» -
 maste kân - ب صومای «رضائيه»
 ايضا ب صومای «رضائيه»
 ۹۱۷ - هشتك = مشته كفگران
 و حلاجان - خطوط جريان آب در زراعت
 كه در كردى مشته گویند (!)
 moštaqin - ب مرکزى «اردبيل»
 ۹۱۸ - هس = ميش = فراوان
 و انبوه (آذ) - در كردى «ميش»
 lâmešân - ب سراسكند «تبريز»
 bâqmeše - مجله‌ای از تبريز -
 barmeš - ب مرکزى «اهر»
 taxtamešlu - ب كاغد كنان
 «هر و آباد»
 ۹۱۹ - مشك و مشكول = خيک
 كوچك (آذ)

marqaše - ب قره ضياء الدين «خوى»
 margit - ب مرکزى «مرند» -
 margid - ب مرکزى «مرند» - ايضا ب هريس
 «اهر» - margâsâ - ب مرکزى
 سردشت «مهاباد» - margavar -
 ب سلوانا «رضائيه» - marge raš
 ب صومای «رضائيه»
 ۹۰۹ - هرن - - مران ؟ = درختى
 كه از چوب آن نيزه و تير ميساختند
 (تحفه حكيم مومن)
 marangaluy - ب حومه «رضائيه» -
 ايضا ب حومه «رضائيه» - marani
 ب نين «اردبيل»
 ۹۱۰ - هرو = گياهى است خوشبوى
 سنك آتش زنه (آذ)
 marvân - ب گرمى «اردبيل»
 marvânkandi - ب مياندوآب
 «مراغه» - marvdizaj - ب
 مرکزى «مرند» - marvšin - ب
 ترك «ميانه»
 ۹۱۱ - هز از (مزیدن)
 narze maz - ب سلدوز «رضائيه»
 gole maz - ب حومه «رضائيه»
 «
 varmazÿâr - ب كاغذ كنان
 «هر و آباد» - ايضا حومه «رضائيه»
 ايضا بلدشت ((ماكو))
 ۹۱۲ - هز = «میز» بمعنى خوان
 و سفره ؟

maškul - ب سنجید « هروآباد »
۹۲۰ - مشگ (آذ)

kuce mešg - ب شاهپور «خوی»
mešgâbâd - ب حومه «رضائیه»
ایضا ب سراسر کند «تبریز»
mešginjeq - ب سراسر کند «تبریز»
mešgin نام دود دهستان از دهستانهای
سه گانه «خیار»

۹۲۱ - مغ = روحانی زد دشتی
golmoqân - ب مرکزی «اردبیل»
moqânjeq - ب مرکزی «مراغه»
moqânjuq - شاهپور «خوی»

moqânlu - ب مرکزی «اردبیل»
moqvân - گرمی «اردبیل»
۲۹۲ مغ = جای گود - رودخانه

maqmul - ب مرکزی «مراغه»
maqmir - ب سراسر کند «سراب»
۲۹۳ - ماک = نمک؟

در کردی نیز معمول است
armak - ب هورانند «اهر»
makatu - ب قره آغاج «مراغه»
makdi - ب کلپیر «اهر»

۹۲۴ - هل = امرود - شراب انگور -
(آذ)

molxás ب هورانند «اهر»
۹۲۵ - همه = پستان؟ - مخفف
«ماما» و بمعنی اول در زبان فعلی
آذربایجان معمول است (آذ)

mame del - مرکزی «مراغه» -

mame šir - ب مرکزی «مراغه»

۹۲۶ - من = مین مخفف «میان»؟

menqol - ب صومای «رضائیه»

۹۲۷ - منج = تخم نباتات - زنبور

عل - خرمگس - (آذ)

menjovân - دهستانم از خدا آفرین

bâsmenj - بستان آباد «تبریز»

۹۲۸ - منج = داروئی که «ریوند»

نامیده میشود (آذ)

manjâb - ب هورانند «اهر» -

ایضا - هورانند «اهر»

manjânâbâd - ب جلغا «مرند»

۹۲۹ - مند، پسوند تصاحب و دارائی

علامت مکان - (آذ)

meymand - ب مرکزی «اردبیل»

۹۳۰ - مو - (آذ)

muxor ب حومه «ماکو» - ایضا ب

حومه خوی - munaq - ب مرکزی میانه

mulân - ب کلپیر «اهر»

۹۳۱ - مو = تانک، درخت انگور

(آذ)

movlân - ب مرکزی «اردبیل» -

movlu - ب قره آغاج «مراغه» -

ایضا ب جلغا «مرند» - ایضا ب قره آغاج

«مراغه» - movil - ب مرکزی مشکین شهر

۹۳۲ - مو = ماو؟

mavâlu - ب مرکزی «مراغه» -

بستان آباد
 mehrabân - ب «آلان بر آغوش»
 mehrdâr - ب سراسر کنند «تبریز»
 ۹۳۹ - مهره = (آذ)
 mohre - ب گرمی «اردبیل»
 ۹۴۰ - مهمان (آذ)
 mehmândâr - ب عجب شیر «مراغه» -
 ایضا ب مرکز «مراغه» - ایضا ب
 mehmândust - «رضائیه»
 ب مرکز «اردبیل» - ایضا ب ترکمان
 «میانه» - mehmânlu - قره آغاج
 «مراغه»
 ۹۴۱ - مهین = میهن (آذ)
 baz mahin - ب ترکمان «میانه»
 mehâd mahin - محله‌ای در تبریز
 kordamahin - ب مرکز «سراب»
 mahin - ب مرکز «سراب»
 ۹۴۲ - می = شراب (آذ)
 این لغت در کلمه «میگردان» بمعنی
 «ساقی» در تبریز باقی مانده
 meyxoš - ب گرمی «اردبیل»
 meymand - ب مرکز «اردبیل»
 ۹۴۳ - همیشه = بیشه (آذ)
 این کلمه هنوز در زبان تبریزی معمول
 است و mæše تلفظ می‌شود: miše pâre
 دهستانی از بخش کلیبر «اهر» -
 miše deh ب حومه «مهاباد» -
 bâqmiše - نام محله‌ای از شهر

ب سلوانا «رضائیه» - mavânâ
 ۹۳۳ - مور = بید - دیوک -
 مورچه - (آذ)
 jowmuru - ب گرمی «اردبیل»
 tâzekendmurân ب گرمی
 «اردبیل» - coxmur - ب مرکز
 «میانه» - maxmu - ب سنجید (هر و آباد)
 ۹۳۴ - موش (آذ)
 mušâbâd - ب حومه «رضائیه» -
 mušândare ب میان دو آب «مراغه»
 ۹۳۵ - مول = توقف و درنگ -
 حرامزاده - معشوق زن - (آذ)
 maqmul - ب مرکز «مراغه»
 ۹۳۶ - مه = بزرگ (آذ)
 mehrân - ب «ه-ریس» -
 mehmân ب ترکمان «میانه»
 ۹۳۷ - مهتر (آذ)
 mehtarlu - ب وزرقان «اهر»
 mehtar ahmad
 ۹۳۸ - مهر = محبت - خورشید
 سنک سرخ (آذ)
 mehr dizaj - ب شبستر (اهر)
 pirmehr - ب گرمی «اردبیل»
 xošmehr - ب بناب «مراغه»
 xuše mehr - ب بناب «مراغه»
 mehrâbâd - ب عجب شیر «مراغه» -
 ایضا ب مرکز «خیابو»
 merâne rud - دهستانی از بخش

nâcid - بقره آغاج «مراغه» - ایضا
 درهمان بخش nâcit - ب بوکان
 «مهاباد» - nâpošte بخش کلپیر «اهر»
 nânisâ - ب عجب شیر «مراغه»
 در جزء آخر: ârnâ - ب سلدوز «رضائیه»
 câvânâ - ب حومه «رضائیه»
 ۹۵۱ - ناب = ناو (ناحیه)
 jeqnâb - ب هریس «اهر» - ایضا
 ب سنجد «هر و آباد» - ایضا ب کلپیر
 «اهر» - celle nâb - ب وزرقان
 «اهر» - xošge nâb - ب هریس «اهر»
 ایضا بستان آباد «تبریز» - tarnâb -
 ب مرکزی «میانه» - zinje nâb -
 ب اسکو «تبریز»
 ۹۵۲ - ناد - ابن کلمه در اشعار
 آذری و رازی بمعنی «بار» آمده ؟
 nâdar «ماکو»
 nâdilu - ب دهخوارقان «تبریز»
 ۹۵۳ - نار ؟
 nârâb - ب مرکزی سراب - nâri -
 ب حومه رضائیه - ایضا ب سلوانا
 «رضائیه» - narikâbâd - ب بستان
 آباد (تبریز)
 ۹۵۴ - ناز (آذ)
 qaronâz - ب مرکزی «مراغه» ایضا
 ب تکاب «مراغه» - ایضا ب پلدشت
 «مراغه» - nâzlu - بخشی از رضائیه
 ده مرکزی آن - nâznâz - ب حومه

تبریز - golmiše - ب کاغذکنان
 «هر و آباد»
 ۹۴۴ - میان (آذ)
 âqmiyân - ب سراب
 miyândoâb - یکی از بخشهای
 شهرستان مراغه - قصبه بخش میان دو آب
 miyânrudân - ب شاهرود «هر و»
 آباد « - miyâne شهرستانی از
 آذربایجان - نام بخش مرکزی و شهر
 آن - ایضا در ب وزرقان (اهر)
 ۹۴۵ - میز = سفره ، خوان (آذ)
 mizâb - ب زنوز «مرند»
 mizân - ب مرکزی «اهر»
 ۹۴۶ - میش = بیش؟ (رک «مش»
 (گاهی در آذربایجان «به» اول به «م»
 بدل میشود : مهانه = بهانه)
 mišik - ب صومای «رضائیه»
 ۹۴۷ - میوه
 miverud - ب وزرقان «اهر»
 ۹۴۸ - ن = نو ؟
 noi - ب سلوانا «رضائیه» - nohor
 ب «بستان آباد»
 ۹۴۹ - ن = مخفف «نه» (از
 نهادن)
 qârne - ب سلدوز «رضائیه» -
 qâzâne - سلوانا «رضائیه»
 ۹۵۰ - نا = علامت نفی - مخفف
 «ناو» - ناحیه (آذ)

شکار (آذ) - naxjevântape - بحومه «رضائیه»
 ۹۶۲ - نخود (آذ)
 این کلمه در زبان ترکی معمول است
 naxod âbâd - بقره آغاج «مراغه» -
 naxod dare ب تکاب «مراغه»
 ۹۶۳ - نَر (آذ)
 narzive - ب اشنویه «رضائیه» -
 narlu ب مرکز «اردبیل» -
 narlâ - ب حومه «رضائیه»
 ۹۶۴ - نَرَج = نَرز (؟)
 narj âbâd - ب بناب «مراغه»
 narze maz ب سلمدوز «رضائیه»
 ۹۶۵ - نَرِق = نَرَقه = غرغر
 (آذ)
 nerqi - ب سلوانا «رضائیه»
 ۹۶۶ - نَرَم (آذ)
 narmiq - ب مرکزی «سراب» - ایضا
 ب آلان بر آغوش
 ۹۶۷ - نِش = نیش (آذ)
 nešaq - ب ترکمان «میانه» -
 nešlândeh ب ترکمان میانه
 ۹۶۸ - نشین = (از نشستن)
 šâhnešin ب مرکزی «اردبیل»
 hamnešin - ب «خداآفرین»
 ۹۶۹ - نُق = نك ؟ = سر-نیش-
 نخود
 noq duz - ب مرکزی «اهر» -

رضائیه - nâzik - ب پلدشت
 «ماکو»
 ۹۵۵ - ناک = چانه ، غیب
 معانی فوق در گیلکی معمول است
 purnâk - ب پلدشت «ماکو»
 ۹۵۶ - نال = چوب سراسری لب ایوان -
 که ستونها روی آن قرار میگیرد (آذ)
 nâlus - ب اشنویه «رضائیه» -
 nâl ب سردشت «مها-آباد»
 nalivân - ب اشنویه «رضائیه»
 ۹۵۷ - نام (آذ)
 xošnâme - ب شاهرود «هروآباد»
 ۸۵۸ - نان (آذ)
 nânâr - ب حومه «رضائیه»
 ۹۵۹ - ناو = مغز - میان - ناحیه
 ناو (آذ)
 به معانی فوق در کردی نیز معمول است
 nâvjavân - ب صومای «رضائیه» -
 nâvor - ب حومه «خوی» -
 nâvliq - ب گرمی «اردبیل» -
 ب ترکمان «میانه»
 âznâvesar - ب
 شاهرود «هروآباد»
 dizajnâvlu - ب «مراغه» -
 qurinâv - ب سیه چشمه «ماکو»
 ۹۶۰ - ناھار
 nâhâr - ب مرکزی «اهر»
 ۹۶۱ - نخبجی - مخفف نخجیر

«اهر» - ایضاب «بستان آباد» ایضا
 ب کلپیر «اهر» - ایضاب مرکزی «مرند»
 ایضا ب کلپیر «اهر» - «بستان آباد» -
 nowdeh - ب نمین «اردبیل» - ایضا
 nowje meh - «هرو آباد»
 ب وزرقان - «اهر» now duzak
 ب تر کمان «میانه»
 ۹۷۶ - نوا = دارائی - آواز (آذ)
 navâi - ب مرکزی «مراغه» - navâi
 ب حومه «خوی» - navâsar - ب
 هوراند «اهر» navâ cânaq - ب
 سنجد «هرو آباد»
 ۹۷۷ - نواز (از نواختن)
 šah navz - ب قره آغاج «میانه»
 ۹۷۸ - نوروز
 nowruzâbâd - ب مرکزی «مراغه»
 - ایضا ب مرکزی «مراغه»
 ۹۷۹ - نوش (آذ)
 nušân - ب سلوانا (رضائیه)
 nušinravân - ب جلفا (مرند)
 bâlânuš - ب حومه (رضائیه)
 ۹۸۰ - نوگر
 nowkarân - ب اشنویه (رضائیه)
 ۹۸۱ - نهر (؟)
 مشگ کره زنی را در تبریز نهره گویند
 nehrân - ب هریس (اهر) - nehrîq
 وزرقان «اهر»
 ۹۸۲ - نهر = ناهار

noqdi - ب مرکزی «خیاو» -
 ایضاب هوراند «اهر» - noqdi kandi
 ب نمین «اردبیل» - noqlân - ب تر کمان
 «میانه»
 ۹۷۰ - نَق = نك = ناك (؟)
 asnaq - ب آلان بر آغوش
 zarnaq - ب آلان بر آغوش -
 ایضا ب «بستان آباد» - ایضاب «خدا»
 آفرین «
 ۹۷۱ - نهم (آذ)
 namrur - ب هریس «اهر» -
 namnaq - ب وزرقان «اهر» -
 namîn - بخشی از اردبیل - نام
 قصبه مرکزی آن - بخش مرکزی نمین
 namxine - ب حومه «مهاباد»
 ۹۷۲ - نمو = نمور - نمناک (آذ)
 kahnamu - ب اسکو «تبریز» و مطالعات علمی
 ۹۷۳ - نُن = نان (آذ)
 none karâm - ب نمین «اردبیل»
 ۹۷۴ - نو = نار (ناحیه) -
 kohlnow - ب مرکزی «مراغه»
 در آخر : aznow - هوراند «اهر»
 xošge now - ب گرمی «اردبیل»
 kalle now - ب سراسکند «تبریز» -
 gave now - ب مرکزی «مرند»
 ۹۷۵ - نو = تازه (آذ)
 nowjâ deh - ب شپتر «تبریز»
 ایضاب اسکو «تبریز» - ایضاب هریس

nir - ب مرکزی «اردبیل» - nirbin

ب عجب شیر «مراغه»

۹۸۹ - نیسا = نیسار و نسا =

جانبیکه آفتاب نگیرد (آذ)

ârnisâq - ب حومه «رضائیه»

nânisâ - ب عجب شیر «مراغه»

۹۹۰ - نیک

gurnik - ب شاهپور «خوی»

doniq - ب مرکزی «سراب»

۹۹۱ - نیو = میان - نام

nivlu - ب حومه (رضائیه)

۹۹۲ - و (ماقبل مضموم) - علامت

تصغیر و نسبت (آذ)

deymu - شاهرود «هرو آباد»

asbu - ب شاهرود «هرو آباد»

bâlu - ب سردشت «مهاباد» - šalu

ب مرکزی «سراب»

۹۹۳ - و = ب «حرف اضافه»

vehel - ب ترک «میان»

۹۹۴ - va - مخفف «وا» علامت

مکان (اذ)

šelva - ب گرمی «اردبیل»

selvâ - ب شاهرود «هرو آباد»

۹۹۵ - va = وا = آش

bezva - ب حومه «رضائیه»

bejva - ب سردشت «مهاباد»

۹۹۶ - و = وا = باد - باز

vakand - ب ترک «میان»

nohor - ب «بستان آباد»

۹۸۳ - نهند (از نهادن)

tâze kand nahand - بوزرقان

«اهر»

nahand - ب وزرقان «اهر»

۹۸۴ - نی - نه از «نهادن»

niyâr - ب مرکزی «اردبیل»

niyâraq - ب نمین «اردبیل»

ju ni - ب صومای «رضائیه»

jur ni - ب حومه «رضائیه»

jaham ni - ب حومه «ماکو»

capini - ب سراسکند «میان»

dini - ب قره آغاج «مراغه»

gorân ni - ب حومه «رضائیه»

۹۸۵ - نی = نای (آذ)

neybâgi - ب ترک میان» - neybin

neyârân - ب حومه «رضائیه»

neycraân - ب وزرقان «اهر»

neyaq - ب صومای «رضائیه»

هوراند «اهر»

۹۸۶ - نیسا = جد ، بدر بزرگ (آذ)

niyâxarm - ب مرکزی «هرو آباد»

niyâvoš - ب سردشت «مهاباد»

۵۸۷ - نیاز

niyâz - ب سیه چشمه «ماکو»

ابضا ب مرکزی «مشکین شهر»

niyaz kandi - ب قره آغاج «مراغه»

۹۸۸ - نیور = نر - سخت (از نباتات)

۹۹۷- وار = وار علامت اتصاف (آذ)

kal vâr - ب مرکزی «هروآباد» -

kâvâr ب بستان آباد

۹۹۸ - واز = باز (مفتوح)

saqqâ vâz - ب سنجید «هروآباد»

۹۹۹- وان = بان (علامت محافظت)

(آذ)

xâš vân - ب اسکو «تبریز»

heyvân - ب وزرقان «اهر» -

bafr vân - ب حومه «مهاباد» -

pahle vân - ب تکاب «مراغه»

tir vân - ب کلپبر «اهر» -

xerâ vân - ب مرکزی «خیابو»

kat vân - ب حومه «ماکو»

۱۰۰۰ وانق = وانك - خانه

(آذ)

xâk vânaq - وزرقان «اهر»

xatvânaq ب وزرقان «اهر» -

kalvânaq - ب بستان آباد - ایضا

ب «دهخوارقان» - vânaq - ب گرمی

«اردبیل» vânaq - ب مرکزی

«سراب»

۱۰۰۱- وای (آذ)

vâyqân - ب شپستر «تبریز» - ایضا

ب کلپبر «اهر» - ایضا کلپبر «اهر»

۱۰۰۲- وَجَه = وَجَه به معنی «شاخه

نورسته» - بچه (آذ)

vaje ni - ب هوراند «اهر»

۱۰۰۳- وچین = وچین، وچین

(آذ)

vecin - ب سنجید «هروآباد»

۱۰۰۴- وور = بر «حرف اضافه» -

بپلووکنار (آذ)

juvarim - ب سراسکند «تبریز»

šivar bâlâ - ب قره آغاج «مراغه»

kak var in - ب کاغذ ک-کنان

«هروآباد»

var âva in - ب کاغذ کنان «هرو

آباد» vargol - ب سردشت «مهاباد»

var jovi - ب مرکزی «مراغه» -

ایضاب سردشت «مهاباد» - var davaq

ب کاغذ کنان «هروآباد» - var kaš

ب مرکزی «مرند»

۱۰۰۵- وور - علامت اتصاف -

مخفف ورد؟ و به معنی اول هنوز در کلمه

«بختور» بکار می رود (آذ)

šohra var - ب مرکزی «اردبیل»

۱۰۰۶- وور = گل (؟)

vardân - ب شاهپور «خوی» -

vardin - ب وزرقان «اهر» - ایضا

ب مرکزی «اهر»

۱۰۰۷- وورز = برزو کوشش (آذ)

varze qân - بخشی از «اهر» - ایضا

قصیه مرکزی آن بخش - دهی از

دهستان بخش وزرقان - ایضا ب ترکمان

میانه - harze varz ب هریس «اهر»

و وسیع ؟
 valestân - ب کاغذ کندان «هرو آباد»
 valanjeq - ب عجب شیر «مراغه»
 vale zir - ب مرکزی «خیابو»
 vale zâ gerd - ب مرکزی «اردبیل»
 valandarân - ب کلیمبر «اهر»
 valen da - ب حومه «رضائیه»
 ۱۰۱۵ - وَن = نام چوبی است (؟)
 vanjân - ب ترکمان «میانه»
 vanestân - ب وزرقان
 vanestânak - «اهر»
 ب گرمی «اردبیل» - vanân - ب
 شاهرود «هرو آباد» - vane âbâd
 ب مرکزی «اهر» - vanyâr -
 ب بستان آباد «تبریز»
 ۱۰۱۶ - وند - طایفه - اسم مکان
 (آذ)
 alvandi - ب «بستان آباد» -
 bâjvand - ب حومه «مهاباد»
 celvand - ب «آستارا» -
 xolvand - ب بنسب «مراغه»
 ۱۰۱۷ - وَنک = بند، ورغ (آذ)
 qezel vanak - ب پلدشت «ماکو»
 ۱۰۱۸ - ویج = ویژه
 ko vij - ب مرکزی «مشکین شهر»
 gaškâ vij - ب شاهپور «خوی»
 ۱۰۱۹ - ویجین (آذ)
 dij vijin - ب مرکزی «اردبیل»

۱۰۰۸ - وَرگ = گرگ (آذ)
 در کردی اورامی نیز «ورگ»،
 varge sarân - ب مرکزی «اردبیل»
 vargekân - دهستانی از هورانده
 «اهر» - ده مرکزی آن دهستان
 ۱۰۰۹ - وَرَمَز = مبدل «اورمزد»،
 varmaz yâr - ب کاغذ کندان
 «هرو آباد» - ایضا ب حومه «رضائیه»
 ایضا ب پلدشت «ماکو»
 ۱۰۱۰ - وَرَن (؟)
 varan keš - ترکمان «میانه»
 varan yâb - ب مرکزی «اردبیل»
 ۱۰۱۱ - وَرَه (ورک) - خار بیابان
 (؟)
 kâni vare - ب حومه «مهاباد»
 vare now - ب مرکزی «اردبیل»
 varaqe - قره آغاج «مراغه»
 ۱۰۱۲ - وَز (ار وزیدن) = شادی
 و جنبش، دمیدن (آذ)
 cešme vazân - ب مرکزی «اهر»
 vazni - ب سلدوز «رضائیه»
 ۱۰۱۳ - وُژ = وُش = خشک
 (آذ)
 garmâvoš - ب سردشت «مهاباد»
 garmo vož - ب شاهپور «خوی»،
 niya voš - ب سردشت «مهاباد»
 ۱۰۱۴ - وَل = وال = فراخ

۱۰۲۹ - ها، مخفف و مبدل (خاک؟)
 در اشعار همام تبریزی «خا» آمده
 suhâ - ب نین «اردبیل»
 ardahâ - ب مرکزی «سراب»
 asbhâ - ب کلپیر «اهر»
 sard hâ - ب مرکزی «سراب»
 hâ sin - ب بلدشت «ماکو»
 ۱۰۳۰ - هاچه = هاژه، صدای باد و
 صدای آبخار و صدای پرندگان (آذ)
 hâce kand - ب گرمی «اردبیل»
 hâce su - ب شاهین دژ «مراغه»
 ۱۰۳۱ - هار = سنك آسیا -
 کزنده - و در زبان فعلی نیز معمول است
 nâ hâr - ب مرکزی «اهر»
 qanêhâr - ب مرکزی «مراغه»
 ۱۰۳۲ - هاو = هم (؟)
 hâvestin - ب وزرقان «اهر»
 ۱۰۳۳ - هج = هیچ (آذ)
 در ترکی آذربایجان «هچ» و «هش»
 heja - ب کلپیر «اهر»
 ۱۰۳۴ - هج = هاچ = هاژ (؟)
 hac qân - ب مرکزی «مرند» - hac
 ب وزرقان «اهر» - ایضاب خدا آفرین
 ۱۰۳۵ - هر = هار ؟
 horand - قصبه مرکزی هوراند -
 نام یکی از بخشهای «اهر» - no hor
 ب بستان آباد

۱۰۲۰ - ویر = یاد، حافظه (آذ)
 virse - ب مرکزی «اردبیل» -
 virmuni - ب آستارا «اردبیل»
 ۱۰۲۱ - ویران (آذ)
 virânqave - ب قره آغاج «مراغه»
 tork virân - ب شاهین دژ «مراغه»
 ۱۰۲۲ - ویش = بیش (آذ)
 višlaq - ب حومه «خوی»
 ۱۰۲۳ - ویق (؟)
 viq - ب هوراند «اهر»
 ۱۰۲۴ - وین = بین (آذ)
 ko vin - ب هوراند «اهر»
 vindekalxorân - ب مرکزی
 «اردبیل»
 ۱۰۲۵ - وینق = وینه - تبنگو
 سبد (آذ)
 در کردی «وینه» آمده
 vinaq - ب «خدا آفرین»
 ۱۰۲۶ - ویو (؟)
 viv - ب شاهرود «هر و آباد»
 ۱۰۲۷ - ه = هو «بمعنی خوب؟»
 ho dar - ب شاهرود خوی - ho ro
 ب بلدشت «ماکو» - ho varsin
 ب صومای «رضائیه» - hovin - ب
 هوراند «اهر»
 ۱۰۲۸ - ه = هست (آذ)
 juha heni - ب صومای «رضائیه»
 ha pi - ب مرکزی «مراغه»

۱۰۴۰ - هسته (آذ)
 haste jig - ب حومه «خوی»
 ۱۰۴۱ - هیش = هیش = خیش
 (آذ) در زبان فعلی هیش معمول است
 heš âbâd - ب ترك میانه - heš jin
 ب شاهرود «هروآباد» - قصبه
 مرکزی بخش شاهرود - heši - ب شاهرود
 hešin - ب سنجد «هروآباد»
 ۱۰۴۲ - هشت (آذ)
 haštîyân - ب صومای «رضائیه»
 haštarak - ب شاهپور «خوی»
 haštarud - ب «میانه»
 ۱۰۴۳ - هَشه = هاشه ؟
 در کردی «هاشه» - یعنی لاف و گزف
 آمده
 haše rud - ب حومه «خوی»
 ۱۰۴۴ - هفت (آذ)
 haft âbâd - ب سلوانا «رضائیه»
 haft ceşme - ب دهخوارقان - ایضا
 ب ترك «میانه» - ایضا ب شستر «تبریز»
 ایضا ب مرکزی «خیابو» - haft sâr
 ب صومای «رضائیه» - haft darân
 ب وزرقان «اهر»
 ۱۰۴۵ - هفتَه (آذ)
 hafte vân - ب شاهپور «خوی»
 ۱۰۴۶ - هِق (؟)
 heq - ب اشنوبه «رضائیه»
 ۱۰۴۷ - هك (؟)

۱۰۳۶ - هر = (هیر؟)
 her (ودر شیراز بیک نوع گلایی کوچک)
 میگویند)
 herbi - ب «بستان آباد» - heraq
 ب مرکزی «مراغه» - here vân
 ب عجب شیر «مراغه» - ایضا ب
 مرکزی «سراب» - heris - بخشی
 از شهرستان اهر - قصبه مرکز بخش -
 دهی از دهستان «هریس» - ایضا ب
 شستر «تبریز» - ایضا ب سنجد
 «هروآباد» ایضا ب مرکزی «مراغه»
 ایضا ب وزرقان «اهر» - hero âbâd
 نام شهرستان «خلخال» - ب مرکزی
 آن - شهر خلخال
 ۱۰۳۷ - هر = همیشه (آذ)
 در کردی نیز معمول است
 harân - ب گرمی «اردبیل» - harâb
 بستان آباد - harbove - ب صومای
 «رضائیه»
 ۱۰۳۸ - هرز - (آذ)
 harzandât - دهستانی از بخش
 زنوز - harzand - دهی از هرزندات
 ایضا دهی از هرزندات - harzandîq
 ب وزرقان «اهر»
 harze varz - ب هریس «اهر»
 ۱۰۳۹ - هزار (آذ)
 hezârân - ب قره آغاج «مراغه»
 hezârborân - ب اسکو «تبریز»

خوی hamnešin - ب خدا آفرین

۱۰۵۳ - هم = هم (آذ)

homân - ب خدا آفرین - homây

ب وزرقان «اهر» - hambân âbâd

ب شاهپور «خوی» - hompâ

ب تکاب «مراغه»

۱۰۵۴ - هموار (آذ)

hamvâr kandi - ب گرمی «اردبیل»

۱۰۵۵ - همه

hame dâ - ب خدا آفرین

hamešân - ب گرمی «اردبیل»

۱۰۵۶ - هنگر = انجیر؟

hangervân - ب صومای «رضائیه»

۱۰۵۷ - هنی = ناگام - اکنون

سپس - هنوز (آذ)

juba heni - ب صومای «رضائیه»

۱۰۵۸ - هوا (آذ)

havâ daraq - ب مرکزی «اردبیل»

havâ šanaq - ب سنجد «هر و آباد»

havây daraq - ب هوراند «اهر»

۱۰۵۹ - هور (خور؟)

hur - ب نمین اردبیل - hurmoqân

ب کلپیر «اهر»

۱۰۶۰ - هون = خون (آذ)

lome huni - ب «خدا آفرین»

۱۰۶۱ - هی؟

hiq - ب مرکزی «خیاو»

hiyaq - ب وزرقان «اهر» - هریس «اهر»

haki - ب سلوانا «رضائیه»

(کوهستانی)

۱۰۴۸ - هل = هال - پرتگاه -

سراب - غار - (آذ)

hole ri - سلوانا «رضائیه» -

hole su - ب شاهین دژ «مراغه»

holiq - ب مرکزی سراب - holiq

ohol - ب مرکزی

«اهر»

۱۰۴۹ - هل = هیل = شیار؟ (آذ)

در کردی نیز معمول است

hel âbâd - ب مرکزی «اردبیل»

helân - ب بستان آباد - ایضا

ب مرکزی «اهر» - ایضا

هوراند «اهر» - ایضا ب هوراند

«اهر» vehel - ب ترک «میانه»

۱۰۵۰ - هل = نوبت و فرصت

(آذ)

در کردی نیز بهمین معنی معمول است

halestâne - ب سلوانا «رضائیه»

halilv - ب هوراند «اهر»

۱۰۵۱ - هم؟

hemu - ب کلپیر «اهر»

۱۰۵۲ - هم (آذ)

hampâ - ب ترک «میانه» -

hamdamlu - ب کلپیر «اهر»

hamrule - ب شاهین دژ «مراغه»

hamziyân - ب قره ضیاء الدین

است :
 pir yâdegâr - ب قره ضیاءالدین
 « خوی » - yâdegârlu - ب سلدوز
 « رضائیه »

۱۰۶۸ - یار - (آذ)

در زبان ترکی این کلمه معمول است
 yârim qaye - ب حومه « خوی »
 yârbolâqi - ب قره آغاج « مراغه »
 yâr aziz - ب تکاب « مراغه »
 şiveyâr - ب ترکمان « میانه »
 golyâr - ب حومه « مهاباد »
 astiyâr - ب وزرقان « اهر »
 bâdâmyâr - ب دهخوارقان « تبریز »
 sesyârak - ب صومای « رضائیه »
 yâr âluya - ب کلپیر « اهر »
 yâr jân - ب میاندوآب « مراغه »
 ایضا - ب میاندوآب

۱۰۶۹ - یاس = دشت و بیابان
 گل یاس (؟)

بهر دو معنی در کردی معمول است
 yâs di kandi - ب مرکزی « مراغه »
 yâsdi bolâq - ب مرکزی « اردبیل »
 yâs kand - ب بوکان « مهاباد »
 ۱۰۷۰ - یافت (از فعل یافتن)
 yâft - دهستانی از هوراند « اهر »
 ۱۰۷۱ - یال = موی گردن اسب

وشیر و امثال آن - تیغه کوه (آذ)

بهر دو معنی در فارسی دری معمول است

۱۰۶۲ - هیر = پشته و دشت ؛
 این کلمه در اشعار « آذری » مغربی
 تبریزی موجود است
 hir - یکی از دهستان حومه « اردبیل »
 ایضا ب مرکزی « اردبیل »
 ۱۰۶۳ - هین = هون ؟
 hin âbâd - هوراند « اهر »
 ۱۰۶۴ - ی « نسبت » - (آذ)
 هنوز این « ی » در کلماتی از قبیل
 « گدی » در زبان آذربایجانی بکار
 میرود :

bârâni - ب نقده و ب سلدوز
 « رضائیه » - bâri - ب حومه « رضائیه »
 xâki - ب مرکزی « سراب » - xeri
 ب سلوانا « رضائیه »
 ۱۰۶۵ - یا = جا (اذ)

yâ şil - ب وزرقان « اهر »
 yâşilbâş - ب مرکزی « خیار »
 ایضا ب مرکزی « خیار »
 pul yâ - ب اشنویه « رضائیه »
 dar yâmâm - ب گرمی « اردبیل »
 ۱۰۶۶ - یاجه = یازه - دشت ،
 بیابان (آذ)

در کردی « بازی »

yâjelu - ب نمین « اردبیل » - ایضا
 ب مرکزی « اهر »

۱۰۶۷ - یادگار (آذ)

این کلمه در زبان فعلی تبریز معمول

yezân âbâd - ب مرکزی «خپاران»
 ایضا ب مرکزی «اردبیل»
 ۱۰۷۵ - یك - (آذ)
 yekân kahriz - ب مرکزی «اهر»
 yekmâle - ب حومه «خوی»
 ۱۰۷۶ یل = پهلووان - (آذ)
 pošt yal - ب حومه «رضائیه»
 ۱۰۷۷ - یهر (؟)
 yahar ei - ب قره آغاج «مراغه»
 yahar lu - ب تکاب «مراغه»

yâl li qurt - ب قره آغاج «مراغه»
 ۱۰۷۲ - یان = جان (آذ)
 yân bolâqi - ب قره آغاج «مراغه»
 ایضا ب سراسکند «تبریز» - ایضا
 ب قره آغاج «مراغه»
 ۱۰۷۳ - یاور - (آذ)
 yâvar kandi - ب حومه «اهر»
 ۱۰۷۴ - یزن = یزنه =
 شوهر خواهر - (آذ)
 این کلمه در لهجه «رازی» و کردی
 معمول است



کلماتیکه در زبان فعلی آذربایجان موجود است

کلمات فارسی که در زبان فعلی آذربایجان موجود است با استثنای معدودی که ممکن است تصور شود از تاثیر مراده با همسایگان فارسی زبان میباشد بقیه بظن قوی از بقایای زبان آذری هستند چه غالب این لغات صورت قدیمی و کهنه خود را حفظ کرده اند و حتی در پاره ای از نقاط فارسی زبان نیز معمول نیستند.

باتوجه بشرح فوق لغات را در این فهرست بسه قسمت کردم:

قسمت اول کلماتیکه با اندک تغییری در زبان پارسی رایج معمول است و محتاج بتوضیح نیستند از قبیل:

آباد - آسان - آستانه - آستر - آواره - اخته - اشکنه - انگل - باج -
بادام - بازار - بامبول - بالنک - بزار - (بیزار) - بل (بیل) - پاچال - پاچه - پاره
پالان - پتوه (پاتاره) - پشنماز - پشواز - پشه (پیشه) - پالاز (پلاس) - پلکان
پامبج (پنبه) - پوج - پوک - تازه - تاوان - تاره - تایه - تخته طبق - تور - تشه
(تیشه) - تله - توله - تنک - تومبان (تمبان) - توه (تاره) - تیغه - جور - جم
(جام) - جوه (جیوه) - جیر (جگر) - چارک - چاروق - چاره - چاله سر
چرچوه (چارچوبه) - چرند - چروک - جغاله بادام - چوال (جوال) - چوخه
چینه - خکینه (خاکینه) - خار - خانه - خانه شایرد (خانه شاگرد) - خرفه - خکه
(خاکه) - خمره - خوش - خیش - دبنک - دومبک - دربنده دست (دوست) - دستماز
(دستماز) - خانمان - دوشمن - (دشمن) - دهنه - راسته (درکوشت) - راسته بازار
زلی (زالو) - ساز - سبد - سردبه (سردابه) - سرکه - سرگردان - سرند - سنجت
(سنجد) - سنک (مقدار آب در زراعت) - شاد - شادنه (شاهدانه) - شال - شاغال
(شغال) - شاهانی - شر (درنده) - شر - (شور) - شفتالی (شفتالو) - شلته (شلیته)

شوید - شون (شیون) - طاغار (طغار) - غورباغه - غوره - گردکان - گردنه
 کشنیز - گواهن (گوا آهن) - گیج - لبلبو - مادیان - ماله - ماما - مایه
 منخ (میخ) - مردار (نجس) - مرزه - مزه - مشتلق - موریانه - موزد (مزد)
 نادان - ناز - ناشتاب - ناماز (نماز) - نبیره - نسکیل - نوا - نودان - نوردبان
 (نردبان) - نوه - نوه - نوه - (ناوه) - ننه - هش (هیچ) - هر - هرز - هشتاد - هشتی
 هولی (هلو) - هنر - یاد - یار .

قسمت دوم کلماتیکه با وجود کهنگی و احتیاج بتوضیح چون ضمن لغات امکانه بآنها

اشاره شده از تکرارشان خودداری میشود و این لغات عبارتند از :

آل - ارخ - امرود - باجه - بیچه - پای (سهم و قسمت) - بیه (طویله)
 تپه (فرق سر) - تک - تکه (بزپیشرو) - جامیش (گاو میش) - چوغان - چوبک
 دلی (دیوانه) - را (راه) - زده (پنبه زده) - زرنا (سرنا) - زیان - شان - (عسل
 باموم) - شخته (سرمای سخت) - شراب (آب پنیر) - کاغ (جای گوسفندان
 در خانه) - کان (معدن) - کل (گاو میش) - کند (ده) - کنه (کنه) - کون
 (شجرة القدس) - مرچومک - مله (کنه مرغ) - ممه - میگردان - میشه - هار
 هش (هیچ) .

قسمت سوم کلماتیکه محتاج بتوضیحند و آنها را در جدول ذیل دنباله شماره

های لغات امکانه قرار دادم.

۱۰۸۹ - باره = bāre - باره = باره
 خصوص

۱۰۹۰ - بارا = bârâ - بارا = بارا
 این کلمه با فعل گذاشتن (گویماق)
 صرف میشود و «باره گذاشتن»
 یعنی اشتباه کردن و بخطا و بی مورد
 اقدامی کردن

۱۰۹۱ - بالنج = bâlenj - بالنج = بالش

۱۰۹۲ - بیک = babaĭ - بیک = بیک
 مردمک چشم: (رک شاه بیه)

۱۰۹۳ - بیبی = bobbi - بیبی = بوبو
 همد

۱۰۹۴ - بتر = batar - بتر = بدتر - بتر

۱۰۹۵ - بیجار = bejâr - بیجار : در
 (hafe bejâr) = سبزیبهاییکه
 از آن ترشی درست کنند
 در لاهیجان «بیجار» بزرعه برنج
 اطلاق می شود

۱۰۹۶ - بختور = baxtavar - بختور = بختور
 بختور، خوشبخت

۱۰۹۷ - بردوان = bardavân - بردوان
 کاغذباد = بادبادک - (شاید این کلمه
 محرف «بادروان» است؟)

۱۰۹۸ - بره = bare - بره = محلی
 در ده که گوسفند آنرا میدوشند (اھر)
 در کیلکی نیز محل گوسفند را «بره»
 گویند (اشکور و رحیم آباد)

۱۰۹۹ - بیزو = bézow - بیزو = کوساله

۱۰۷۸ - آبرا = âbârâ - آبرا = آبرا
 «را» مخفف «راه» = راه آبرا
 در اصطلاح زراعتی بکار میرود
 (خوی)

۱۰۷۹ - آرشن = aršen - آرشن = آرشن
 ذرع، چوب ذرع
 (ارش + ین «نسبت»؟)

۱۰۸۰ - آلوده = âlude - آلوده = آلوده
 عاشق، دلداد

۱۰۸۱ - آمجوق = âmjuq - آمجوق = آمجوق
 محل مخصوص زنان (قس: انجوخ
 بمعنی چین و چروک در جلد بدن)

۱۰۸۲ - اوروج = oruj - اوروج = اوروج
 روزه (هو + روج؟)

۱۰۸۳ - اسپناخ = espanâx - اسپناخ = اسپناخ
 در کردی نیز «اسپناخ» گویند

۱۰۸۴ - اشکیل = eškil - اشکیل = اشکیل
 چفت در حیاط که بواسطه کشیدن
 در بسته میشود

۱۰۸۵ - انائین = enâin - انائین = انائین
 (ان «علامت نفی» + آئین)
 عجیب، بیرویه

۱۰۸۶ - انگ = ang - انگ = ارواره (؟)

۱۰۸۷ - انگاره = angâre - انگاره = انگاره
 انگاره در لغت هر چیز ناتمام و انگاره
 گویند (برهان)

۱۰۸۸ - اورنگ = owe rang - اورنگ = اورنگ
 آبرنگ

۱۱۰۹ - بیچین - bicin =
درو

۱۱۱۰ - بیره - bire = بید
۱۱۱۱ - پاتال - pátâl = ازکار
افتاده و عاجز (در کلمه (pir pátâl)
(در خراسان «بفتل» گویند)

۱۱۱۲ - پارپا - pàrpâ = عاجز
و پنجه

(شاید مخفف «پاره پا» - یا «بندل برپا»
«کنارپا» باشد و کنایه از کسی است
که از عاجزی برای پائیدن یک گوشه
یا یک پاره خوب است؟)

۱۱۱۳ - پاکر - pâkar = زبر
دست کدخدا (پا + «کر» مخفف
«کار»)

۱۱۱۴ - پانزه - pânze =
 $\frac{1}{16}$ من هزار مثقال

۱۱۱۵ - پته - pote = گوشت آلود
و پف کرده (پوت = بود + ۰؟)
۱۱۱۶ - پنخ - pax - لبه تخته یا شبیه
بآن را هرگاه شیب داده شود میگویند
«پنخ» و در لغت «پنخ» بمعنی مطلق
پهلوی چیزی آمده «چهار پنخ»
یعنی چهارپهلوی (برهان)

۱۱۱۷ - پنجه - paxme =
کودن و بیشعور
(در خراسان و بعضی نقاط گیلان نیز بهمین
معنی معمول است)

(بز = + «هو» مخفف «هاو»
هم و اندازه؟)

۱۱۰۰ - بزوشا - bezowšâ =
بارهنک (بزو + «شا» مخفف «شاد» -
از قبیل «گاوزبان» که از نام گاو
گرفته شده؟)

۱۱۰۱ - بستنی - basti = گوزه سر -
کشاد - بستو (در آشتیانی «بسدو»)
۱۱۰۲ - بفر - béfar = بیشعور
(بی + فر؟)

۱۱۰۳ - بله - balle = لقمه
بزرگ که از پیچیدن نان و خورش
درست کنند - (شاید: بل = راست
و قائم + له تصغیر؟)

بل در کردی بمعنی راست و قائم آمده
۱۱۰۴ - بنائین - benâine = سَنک
بزرگ که در بی بنا گذارند
(بن = بن + آئین «آزین»؟)

۱۱۰۵ - بنوره - banowre =
بی بنا
(بن + اوره «برجا»؟)

۱۱۰۶ - بها - bahâ = کران
۱۱۰۷ - بیت - bit = شپش (قس،
بید؟)

۱۱۰۸ - بیج - bij = حرامزاده
(در گیلکی نیز بیج و در تهران تخم بیج
گویند)

ودر خراسان در مورد حواسپرتی که از شنیدن صدای ناهنجار و گوش‌خراش حاصل شود بکار می‌رود و نزدیک بمعنی «آذری» است)

۱۱۲۷ - پل - pal = پر؟

این کلمه با فعل زدن (ورماق) بکار می‌رود و «پل زدن» یعنی دو معامله کسی وارد شدن و آنرا بهم زدن

۱۱۲۸ - پهریز - pahriz = پرهیز

۱۱۲۹ - پی سر - peysar =

بشت کردن

۱۱۳۰ - پیل دسته - pil daste

الك دلك، چوب كوچك را «پیل» و بلند را «دسته» گویند

۱۱۳۱ - پولوك - plük = کهنه‌ای

که آتشگیره فرار دهند

(در کردی «بو» بهمین معنی و در گیلکی

بولوق «انزلی» یا فولوق «لاهیجان»

بمعنی يك گل آتش آمده)

۱۱۳۲ - پیر پاتال - pir pâtâl

پیرو از کار افتاده

۱۱۳۳ - تالان - tâlân = غارت؟

۱۱۳۴ - تاي - tây = عدل، مثل

۱۱۳۵ - تبرزه - tabarze = تبرزه

نوعی از انگور را گویند که بسیار پر شهد است

۱۱۳۶ - ترتله - torte = درد «کره»

در موقع آب کردن (ترت = درد + ه)

۱۱۱۸ - پادو = padow

شاگرد سربانی

۱۱۱۹ - پرت - part = پرت، عصبانی

۱۱۲۰ - پردی - pardi = چوبهای

نازك که میان تیر در سقف می‌چینند

و در خراسان «پرواز» می‌گویند در

لاهیجان چوبهایی را که در تلمبار

روی گلی - goli برای برك دادن

بکرم ابریشم قرار میدهند pord

می‌گویند و ممکن است با کلمه پرد و

پرت بمعنی پل بیرابطه نباشد؟ و یا

پر + دی «مخفف دیر و دیرك»؟

۱۱۲۱ - پزل (ماق) - pozel =

بهم خوردن (قس: پژویدن؟)

۱۱۲۲ - پژونك - pezavak =

آدم کندفهم و از هم وارفته (پز = پیزی

و «آونك» = آویخته و از راه کنایه

بمعنی فوق آمده؟)

۱۱۲۳ - پستو - pastu = صندوقخانه

(در گیلکی انبار کوچک را پستو گویند)

۱۱۲۴ - پسرخ - pesmerax =

پژمرده و افسرده (قس: پژمریک؟)

۱۱۲۵ - پیشاب - pešâb = پیشاب

ادرار

۱۱۲۶ - پکر - pakar = حواس

پرت، اوقات تلخ

(در کردی بمعنی «ملول و افسرده»

- سقف در شیروانی
(شاید مخفف « طاقبان » باشد؛)
۱۱۴۸- توان - tavân = اعتبار
قدرت مالی
۱۱۴۹- تول - toval = تاول
۱۱۵۰- توربه - turbe = توبره
کیسه کوچک
۱۱۵۱- تولک - tülak = تولک
(مرغی که پرش بریزد در تهران نیز
به همین معنی معمول است)
۱۱۵۲- تولوخ - tulux = مشک
(تو + لوخ بمعنی خمیده یا لوغ بمعنی
دوشیدن؛) در کردی سبد چرمی که
با آن یخ تهیه میکنند « تلوخ » نامیده
می شود
۱۵۳- ته بند - tah band =
تنک زیرین اسب
۱۱۵۴- تیکان - tikân = خار:
(تیخ = تیز + «آن»؛)
۱۱۵۵- تیلته - tilte - تلیت و تربت
۱۱۵۶- جر - jer = پاره
(این کلمه در ضمن jer jende بکار
میرود)
۱۱۵۷- جر - jar = علامت اتماف
در مورد عیب، درد جر - عیبه جر (شاید
مبدل «زار» باشد؛)
- ۱۱۲۷- توك - tarak = حلوای
زنجبیل که از آرد و روغن و شکر و
زنجبیل درست میکنند
۱۱۳۸- ترسه - tarse = وارونه
مکوس - سرپایین (شاید مرکب
بشاهد از « ته » و « سر » چه در
خراسان « سرته » کردن آستر بلوویه
لباس معمول است؛)
۱۱۳۹- تره توندک - tare tündak
تره تیزک
۱۱۴۰- تریش - teriš - تریز و تیریژ
(بلرچمه گوش در دوسوی دامن جامه)
۱۱۴۱- تسباغه - tosbâ =
سنگ پشت
۱۱۴۲- تسی - tosi = کودوش
ظرف آبغوری (رضاییه)
(شاید از « تاس » باشد؛)
۱۱۴۳- تکیرگه - tekirge =
کتیرا
۱۱۴۴- تلکه - talake = بجیه
کتیرا سرکیسه کردن (در تهران و
گیلکی نیز معمول است)
۱۱۴۵- تلوصه - talvase =
تلواسه (اضطراب)
۱۱۴۶- تلیس - talis =
کونی، کیسه بزرگ
۱۱۴۷- توان - tovân = خرپای

زدو خورد و جنگ :
 بفرمود شه تادلیران ووم
 نمایندچالش در آن مرز و بوم
 (نظامی)
 ۱۱۶۸ - چارگو - câr gow
 شخم با چهارگاو
 این کلمه در نقاط مختلف آذربایجان
 بصورت‌های کرگو = کرجو - چردو
 دیده می‌شود
 ۱۱۶۹ - چاله گردن - câlegardan
 پوشیدن سرچله (برای پوشیدن سرچاه
 دور گردن چاه را چاله میکنند و باسنگ
 یا آجر می‌پوشند)
 ۱۱۷۰ - چبان - cobân = شبان
 ۱۱۷۱ - چپیک - capik = کف
 زدن (چپ = کف + پیک ؟)
 ۱۱۷۲ - چرچپ - corcop = خلاشه
 ۱۱۷۳ - چری - ceri = چشم‌چپ
 ۱۱۷۴ - چریش - ceriș = سریش
 ۱۱۷۵ - چفته رزه - cafteraze =
 چفت ورزه
 (در لاهیجان « چفته رزک » قلاب و
 رزه‌ای را گویند که در پائین پنجره
 برای جلوگیری از بسته شدن در تعبیه
 میکنند)
 ۱۱۷۶ - چل - col = بیابان
 (در کردهی « چول » و در بعضی نواحی

۱۱۵۸ - جرجر - jar jar =
 رك - گرگر
 ۱۱۵۹ - جنده - jende = پارو و کهنه
 و «ژنده» در گیلکی چندره
 ۱۱۶۰ - جوانه زن - jovâne zan
 زن خانه‌دار و کدبانو
 ۱۱۶۱ - جوت - jut = بوغ « در
 زراعت » - جفت
 (در گیلکی « جت » و « جیت »)
 ۱۱۶۲ - جوجو - juju = ساس
 (در کردی هر جانور که کوچک‌تر
 جوجو گویند)
 ۱۱۶۳ - جوز - jovož = کردو
 گوز
 در اردبیل گوز govoz گویند و
 (در خراسان « جوز »)
 ۱۱۶۴ - جولیک - julik = جیب‌بر
 (قس : شولک = تندوچابک ؟)
 ۱۱۶۵ - جهره - jahre : چرخ
 نخ‌ریسی
 ۱۱۶۶ - جیور - jivar = حق اولویت
 در زمین برای رعیتی که آنرا آباد کرده -
 (شاید : جی = جا + «ور» مخفف
 ورز ؟)
 تذکر - در اطراف تبریز جور
 jovar تلفظ میشود و در کتابت جوار
 مینویسند
 ۱۱۶۷ - چانش (ماق) - câleș =

- راحتی (از کلمه چست بمعنی چابک)
 ۱۱۸۶ - خامه - xâme = سرشیر
 ۱۱۸۷ - خان - xân = سفره
 (در ضمن کلمه «دسترخوان»)
 ۱۱۸۸ - خوخان - xoxân =
 لولو (؟) (در گیلکی xoxu)
 ۱۱۸۹ - خرال - xarâl = جوالی
 که در آن آرد ریزند (خر + آل)
 نسبت ؟)
 در لغت «خور» نوعی از جوال است (رهان)
 ۱۱۹۰ - خرخره - xer xere
 قصبه الریه
 ۱۱۹۱ - خرخشک - xar xašak =
 خار و خاشاک
 ۱۱۹۲ - خرد - xerd = خرد
 (در خرم خرد)
 ۱۱۹۳ - خردجه - xerdaje =
 خردک - در مورد ابراز محبت بطفل
 کوچک استعمال میشود (خرد + جه =
 « چه » تصفیر)
 ۱۱۹۴ - خشه - xaše = گونی
 بزرگ که پهن و پنبه در آن میریزند
 و در فارس «خوره» گویند
 (شاید = «خش» = خاشاک + ؟)
 ۱۱۹۵ - خکو - xakow = آب
 اول زراعت (خاک + او)
 ۱۱۹۶ - خرم خرد - xeremxerd

- گیلان « چور » بهمین معنی است)
 ۱۱۷۷ - چلمن - colman = خل
 وضع
 (چل = نادان + مان؟)
 «چل» بمعنی خل و نادان آمده
 (برهان)
 ۱۱۷۸ - چلمک - colmaķe =
 دیزی سفالی (خوی)
 (چول = مایع ؟)
 ۱۱۷۹ - چلیس - celis = خسیس
 (در خراسان آدم چشم گرسنه را «چلاس»
 گویند)
 ۱۱۸۰ - چلیک ماچه - celik mâce
 قسمت پائین ماهیچه در گوشت (چلیک -
 کوچک + ماچه مخفف
 ماهیچه)
 ۱۱۸۱ - چم - cam = دومان
 و مه
 در لغت بمعنی سرمای سخت آمده (برهان)
 ۱۱۸۲ - چمچه - eamce = کمچه
 (در گیلکی نیز «چمچه» بقاشق چوبین
 گویند)
 ۱۱۸۳ - چنتر - center =
 عصبهای نازک گوشت (شنتر)
 ۱۱۸۴ - چوزه - cowze = دانه
 هائیکه بر بدن درآید - (در کردی نیز
 « جوزه گویند)
 ۱۱۸۵ - چوستی - cüsti = کفش

۱۲۰۹ - دسترخان - dastarxân =
 سفره بزرگ = (دستار + خوان)
 ۱۲۱۰ - دش - doš = بالای
 پستان (نزدیک بشانه) (دوش؟)
 ۱۲۱۱ - دشاب - došâb = شیره
 دوشاب - در جنوب و کرمان نیز این
 کلمه معمول است
 ۱۲۱۲ - دله زن - dalle zan =
 پنبه زن - در گالشی «دله» بر مغز و میان
 و داخل اطلاق میشود - همچو بنظر میآید
 که چون پنبه در داخل «قوزه» قرار دارد
 آنرا دله گفته اند ؟)
 ۱۲۱۳ - دن - dan = دان و دانه
 ۱۲۱۴ - دنگ - dang = گنج
 ۱۲۱۵ - دنو - danow = آب آخر
 زراعت (دانه + او)
 ۱۲۱۶ - دول - dül - زن بیوه (قس :
 دور ؟)
 ۱۲۱۷ - دومان - dumân = مو
 طوفان (دو = دود + مان ؟)
 ۱۲۱۸ - دوه - dovve = دغه
 دوم در اصطلاح بازی «الك دلك»
 ۱۲۱۹ - دیرك - dirak = تیرك -
 چوب راست که در سقف بکار میبرند
 ۱۲۲۰ - دیز - diz = کاسه
 زانو ؟ (قس : دیزی)
 ۱۲۲۱ - رشبر - rašbar =

= خرده ریز
 ۱۱۹۷ - خرنه - xerná = نفیر
 خواب - خرنا
 ۱۱۹۸ - خزل - xazal = برگ
 های زرد که در خزان میریزد
 (خز = خس + آل نسبت ؟)
 در کردی آزال بمعنی گیاه و خاشاک آمده
 ۱۱۹۹ - خسته - xaste - مبتلا
 بحسبه - بیمار - خسته (در کردی
 «خسه» گویند)
 ۱۲۰۰ - داز - dâz = طاس = کچل
 ۱۵۱۲۰۱ - دام - dâm = بام (؟)
 (قس : دموز - در خراسان باروی پهن
 را که با آن برف بام میرویند دموز
 گویند)
 ۱۲۰۲ - دانا - dâna = گوساله
 نر که هنوز بعد کار نرسیده
 ۱۲۰۳ - دوار - dâvâr =
 تعداد گوسفند (دو + آر = دونده؟)
 ۱۲۰۴ - در (ماق) - dar =
 درو کردن
 ۱۲۰۵ - درویش - darbuš =
 (مرند) در بعضی نقاط «درووش» نیز
 گویند
 ۲۲۰۶ - درده جر - dardajar =
 دردمند
 ۱۲۰۷ - درزی - darzi = خیاط
 ۱۲۰۸ - دگرد - durgar -
 نجار (هشتروند)

رنجبر (رك رنج)

۱۲۲۲- رشبویه- rašbüye = رنجبویه

۱۲۲۳- رنج - ranj = رنج

(باینصورت وقتی استعمال میشود که

«ج» متحرك شود و در غیر این مورد raš

تلفظ میشود: رشبیر = رنجبر)

۱۲۲۴- ریجه- rije = کج نرم

(ریج = ریز + ۰)

۱۲۲۵- ریشه- riše - ریشه

(در نباتات)

۱۲۲۶- ریه - rāye = رگ

(رگ در فرش و امثال آن)

۱۲۲۷- زور (الماق) = zer =

زاریدن ، زر زر کردن

۱۲۲۸- زرپی - zerpi = قوی

و کنده (شاید مخفف زوربیل باشد؟)

۱۲۲۹- زرزبیل - zer zebil

اشغال و خرده ریز کثافت

۱۲۳۰- زرزر - zər zər = زرزر

۱۲۳۱- زغالک - zoqâlake =

ذغال نیم سوز

۱۲۳۲- زلزل - zel zel =

نگاه خیره خیره ، زلزل

۱۲۳۳- زیرک - zayarak = بزرگ

در خراسان، زقره - زغاره (گاورس

و ارزن - لغت فرس)

۱۲۳۴- زبیل - zil = فضله پرندهگان -

زر زبیل - zer zebil =

(زبیل + زبیل)

۱۲۳۵- زبیل - zeyil = زکیل

(در گیلکی تاوولی را که در اثر بارو

کشیدن و بیل بدست گرفتن، بدست میزند

«زبیل» میگویند)

۱۲۳۶- سامان - sāmân = گاه

(سا «مخفف سار» + مان = سر

مانده - در موقع باد دادن خرمن گاه

در و میماند؟)

۱۲۳۷- سر توك - sortük =

(سرتخ) دریده و سمج (سر = سرخ +

توك؟)

۱۲۳۸- سرچه - sérce = گنجشک

(سیره پرنده ایست خوش آواز از جنس

گنجشک (برهان)

۱۲۳۹- سره - sære = مهمانی

(شاید از کلمه «سور» گرفته شده؟)

۱۲۴۰- softe = دشت اول کاسب

(در گیلکی نیز بهمین معنی آمده و در

لغت مالی را گویند که بشهری یا جایی

کسیرا دهند و بجای دیگر باز ستانند:

اینک دهی بمژگان راه تو پاک سفته

نزدیک تو نه مایه نه نیز هیچ سفته)

(جلاب نجاری)

۱۲۴۱- سفیل - safil = حیران (در

سفیل و سرگردان - در کردی نیز

بهمین معنی آمده)

۱۲۴۲- سالانه - sallâne -

sallâne

کوزه بزرگ آب (خوی) (در آشتیان
طشت سفالین و کاسه سفالین را بترتیب
سُونک و سُونک میگویند)

۱۲۵۴ - شاه‌بیگ - šah

babak = مردمک چشم (در تهران
> بیه < بمعنی مردمک چشم آمده و
در تبریز نیز گاهی babak تنها
بکار می‌رود).

۱۲۵۵ - شاه‌سپرم - šâhe

sparam = شاه‌اسپرغم

۱۲۵۶ - شیلق - šapalaq =

سیلی محکم - (در گیلکی «شپلاق»
گویند)

۱۲۵۷ - شتیل - šetil = نهال

(در کردی «شتل» گویند)

۱۲۵۸ - شربا - šörbâ =

شوروا

۱۲۵۹ - شرتخ - šertəx =

چلببر = شرتی (در رساله انارجانی
«شرتی» آمده)

۱۲۶۰ شش‌رو - šeš row =

شغم باشش گاو

۱۲۶۱ - شلپک - šelpak =

گوشت بی‌رمق (شل = شل و سست +
پاک؟)

۱۲۶۲ - شله - šale = بارحمال

(در لغت بیک توپ پارچه اطلاق می‌شود
و شاید از این معنی ناشی شده باشد؟)

(این کلمه محرف «سالاران» است یعنی
مانند سالار) - سلانه ، سلانه راه رفتن
یعنی باناز و آرامش حرکت کردن)

۱۲۴۳ - سماق پالان - somâq pâlân

= چلو صافی (در گیلکی سما پالان

۱۲۴۴ - سمه - same = گپیج

(سام + ه) در آشتیانی «سام»
بمعنی «مات» آمده و در لغت بمعنی

ورم دماغ (برهان)

۱۲۴۵ - سوپا - süpâ = گره‌خر

(در تاتی نیز سوپا)

۱۲۴۶ - سوزی - souzi = تره

(در کردی نیز به همین معنی آمده)

۱۲۴۷ - سوغان - süxân =

پیاز - (سوخ + آن؟)

من نیابم خشک نان و سوخ شب

تو همه حلوا کنی در شب طلب

(کسائی)

۱۲۴۸ - سوه - sovve = دغه

سوم در اصطلاح بازی الك دلك

۱۲۴۹ - سوید - sovid =

درخت بید

۱۲۵۰ - سرکه - sərke =

رشک (سرك = رشک + ه؟)

۱۲۵۱ - سیه - siye = بک‌شتم

من که مساوی است با دو «پانز»

۱۲۵۲ - سهام - sahmân =

سامان - مرتب

۱۲۵۳ - سهنگ - sahang =

جوان (فر = بر : رك برهان)

۱۲۷۲- فس (الماق) - feš =

چسیدن، فسیدن

۱۲۷۳- فیته - fite = فوته، لنگ

۱۲۷۴- قانه - qâne = جوئه

انگور - (در گیلکی جوی

باریک و کم عمق را قنو qanow

گویند) - رک «قنو»

۱۲۷۵- قازان - gâzân =

قزغان - دیک در گیلکی دیک بزرگ

مسی را که دارای لبه بلند باشد قازان

میگویند)

۱۲۷۶- قنو - qanow - رک

«قانه»

۱۲۷۷- قوره - qowre = سوهان

(قور + ه) - قور برآمدگی

در اعضاء و غیر آن (برهان)

۱۲۷۸- قیج - qeyej = کمر بند،

تسمه (در بعضی نقاط گیلان قیش qeyš

به همین معنی است)

۱۲۷۹- قیسوا - qeysavâ =

خوراکی که از سرخ کردن قیسی در

روغن بدست میآید

۱۲۸۰- کاجی - kâci =

کاجی - آش شیرین و روغنی که از ادویه

برای زاهومپزند

۱۲۸۱- کالکه - kâlake =

سیبچه - خربزه کال (کالک و کاله =

۱۲۶۳- شفتور - šenter =

چربی کف مانند روی گوشت که

قابل استفاده نیست (در گیلکی آنرا

«شلیک» و در جنوب ایران

cender گویند)

۱۲۶۴- شنه - šane = شانه

زراعت که با آن کاه را از گندم جدا

می کنند

۱۲۶۵- شیرزمین - širzamin =

زیر زمین (در تبریز محل شیرآب

انبار بعلمت سرما غالباً در زمین تعبیه

می شود و این اصطلاح از آنجا ناشی

شده)

۱۲۶۶- شیل - šil = شل، چلاق

۱۲۶۷- شیله پیله - šile pile =

حیله و کلک (در کردی «شیله و پیله»

بمعنی چنین و چنان آمده)

۱۲۶۸- شومبل - šümbol =

آلت طفل

۱۲۶۹- شه - šeh = نمناک (؟)

۱۲۷۰- تایه - tâye = جمع خرمن قبل از

کوبیدن - (تای + ه) (با اینکه این

کلمه را باطای مولف می نویسند همچو

بنظر میآید که با تای منقوط باشد

و «تایه» معنی یکجا و «بصورت واحد»

میدهد چنانکه در کردی «تا که»

به همین معنی است)

۱۲۷۱- فریک - farik = مرغ

- ۱۲۹۰ - گروشان - kar vašân
چوب بلندیکه بردست شاطر با آن
ریگهای تنور را بس و پیش میکند
و شاید این کلمه مخفف «کالوشان» باشد
(کال = ریک + وشان ازوشاندن
بمعنی افشاندن ووزاندن)
- ۱۲۹۱ - کزران - kazrân
گازران = جامه‌شو
- ۱۲۹۲ - کفیر - kefir
کثیف و آلوده بچرك (کیف + «ور»
اتصاف) - در خراسان وقتی جلد بدن
کسی از کثافت پوست به بندد میگویند
«کبره بسته»
- ۱۲۹۳ - کل پی سر - kalpey sar
خر کردن (کل = بزرگ + پی سر)
- ۱۲۹۴ - کلاک - kalâk
زمین بکر زراعتی (شاید مرکب باشد
از کل «مخفف» کال = کشتن +
اک «وصفی» یعنی زمین قابل کشت؟)
- ۱۲۹۵ - کله جوش - kalajuš
کاله جوش = نوعی اشکنه
- ۱۲۹۶ - کن کن - kan kan
چاه کن، مقنی (کان + «کن» از کندن)
- ۱۲۹۷ - کندی - kandi
کندو (ظرفی بزرگ که از گل سرخ
درست کنند و در آن گندم یا آرد ریزند)
- ۱۲۹۸ - کوپ - kûp
کوزه
بیدسته (در کردی نیز کوپ)
- خر بزه نارسیده کوچک (برهان)
۱۲۸۲ - کالاه - kâlâve
کلبه سنگی که در کوه می‌سازند.
(کا = کال «سنگ» + لاه = لانه؟)
- ۱۲۸۳ - کپیر - kapir - خاک
نرم مخصوصی که برای شستن ظرف
بکار می‌رود - (قس : کویر)
- ۱۲۸۴ - کورپه - korpe
شیرخوار (در کردی (کورپه)
بیچه نوزاد،
- ۱۲۸۵ - کورپی - kerpi - خار
بشت (کر = گل بمعنی کند + پی
مبدل «پو»؟)
- ۱۲۸۶ - کرتن کله - kartan kale
سوسمار
- ۱۲۸۷ - کردی - kardi
باغچه = تکه زمینیکه که دور آنرا
برآمده ساخته و وسط آن هموار باشد
و سبزی و چیزهای دیگر در آن بکارند
(در فارسی دری «کردو»، «کرزه»
و در آشتیان کرده گویند)
- ۱۲۸۸ - کرمه - karme
شده (کر = خریا «کل» + م مخفف مر
بمعنی آغل - شاید هم مخفف «کار آمد»
باشد؟)
- ۱۲۸۹ - گروه - kerve
کسی که موقع خفتن بیچه آلت او را بدست
میگیرد و تا آخر عمر حقی بدوانه بر
بیچه پیدا میکند (کر = کیر + «و» مخفف
«وا»)

آغول گوسفند در کوه (کو = کوه +
ول = آغل ؟)

۱۳۰۸ - کولش külaš -

قسمت به مزرعه پس از درو - ساقه گندم
و جو پس از درو (در تهرانی نیز
kolaš بهمین معنی است و در گیلکی
ساقه برنج درو شده را kolaš
گویند)

۱۳۰۹ - کولک kulak -

طوفان توأم با باران (در کردی نیز
کولاک بهمین معنی است و در گیلکی
در مورد طوفان دریا و انقلاب هوا بکار
میرود)

۱۳۱۰ - کوله küle -

قد کوتاه (در آشتیانی «کُل» بمعنی
کوتاه آمده)

۱۳۱۱ - کوناز künâz -

آدم کند فهم و دیر انتقال (شاید مبدل
کوزان = کودن ؟)

۱۳۱۲ - کیلکه kilke -

لیغه دوات (کلک + ۰ ؟)

۱۳۱۳ - کهره kahre - چرخ

خرمن کوبی (رک « کهره »)

۱۳۱۴ - کهیر kehir -

بیماریست که از آن پوست تن بخارش
میافتد = کهیر

۱۳۱۵ - گاس gas (باسماق) -

gâs = دروغ - ادعای بیجا -

۱۲۹۹ - کوپه (سالمق) kupe =

بادکش کردن با استکان و غیر آن
(در لغت بمعنی شیشه و شاخ حجامت
(برهان)

۱۳۰۰ - کوپه küppe -

توسری زدن «خو» - (از کوبیدن)

۱۳۰۱ - کوخا kouxâ -

گدخدای (در بعضی نواحی - در کردی
(kuxâ)

۱۳۰۲ - کورک kürk -

مرغیکه روی تخم می خوابد :

من بغانه در و آن عیسی عطار شما

هر دو یکجای نشینیم چو دو مرغ

کُرک (ابوالعباس)

۱۳۰۳ - کورک kürak -

پشت - پاروی برف روی (کور =

کول + ک ؟)

۱۳۰۴ - کوشک بالابان -

kuška bâlâ bân = بازی که

چند نفر روی هم قرار میگیرند

(کوشک + بالا + بان = «بام»)

۱۳۰۵ - کوشن koušan -

زمین های اطراف ده که بمرزدیگری

منتهی شود (در کردی نیز کوشن)

۱۳۰۶ - کول kül - خاکستر -

خسل (در گیلکی اجاق را « کله »

گویند)

۱۳۰۷ - کول kovol -

- اردبیل معمول است و در جاهای دیگر
 jovoZ گویند - در خراسان «جوز»
 و در زبان دری کوز)
 ۱۳۲۶- گهره - gehre = چرخ
 خرمن کوبی (رك كهره)
 ۱۳۲۷ - گیجو - gijow - نفهم
 و گیج (کیجو)
 ۱۳۲۸ - گیجیک - gijik =
 حسادت (از گیج)
 ۱۳۲۹ - گیل - gil = خانه (قس:
 «گر» بمعنی خانه ؟)
 ۱۳۳۰ - گیله‌نار = آلبالو
 (گیله = کرده + نار ؟)
 ۱۳۳۱ - لرت - lert = درد
 کتفت ته نشین شده (در خراسان لُرد)
 ۱۳۳۲ - لشین - lešin = نشین (بین
 عوام دهات)
 ۱۳۳۳ - لمپ - lamp = سکوب
 (لم = «از لمیدن» + پ مخفف «پی» یا
 «پایه» ؟)
 ۱۳۳۴ - لفتیر - lentir = پنبه
 زده (؟)
 ۱۳۳۵ - لو - low = شوخ و
 جوات (در کردی «لاو» بهمین معنی
 است)
 ۱۳۳۶ - لوه - love = لانه مرغ
 و امثال آن
- (قس gâs «پهلوی» بمعنی سرود؟)
 ۱۳۱۶ - گپ - gop - دروغ شاخدار
 (در لغت gap بهمین معنی آمده است)
 ۱۳۱۷ - گجه - goje = پیر
 (گوز + ؟)
 ۱۳۱۸ - گرده گشنیج -
 gerde geñnij = تخم کشنیز
 ۱۳۱۹ - گرگر - gar gar =
 قسمت استوانه‌ای زیر چرخ خرمن
 کوبی و در بعضی جاها «چرچر» گویند
 (قس قره قره ؟)
 ۱۳۲۰ - گرمیج - garmij =
 باد گرم - (گرم + وج = وز)
 ۱۳۲۱ - گروش - goruš =
 پیچیده پنبه پس از زدن (گرو = کوی + ش
 مبدل ج تصغیر ؟)
 ۱۳۲۲ - گودوش - goudüş =
 لیوان سفالین آب خوری - ظرف
 سفالین که در آن آبگوشت بزند
 ۱۳۲۳ - گورچین - govarcin =
 کبوتر چاهی - (گاور + چین ؟)
 ۱۳۲۴ - گول - gül = استخر
 (در فارسی بتالاب و آب تنک اطلاق میشود:
 گولی که از قباس که گربر کشد کسی
 یک کوزه آب از او بزمان تیره گون شود
 (عنصری)
 ۱۳۲۵ - گووز - govoz =
 کردو = کوز (این کلمه در نواحی